

Critical Explanation and Analysis of Ctesias’ Narrative of Cyrus II’s Ancestry

Esmacil Sangari*

Milad Heydari**

Abstract

The Persian Empire was founded after the conquest of Cyrus II (559-529B.C). Cyrus II, the founder of Persian Empire, came to power in 559 BC. During 559 to 539 BC, by conquering Ecbatana, Sardis, Babylon and coasts of Asia Minor, Cyrus was able to be the heir of great civilizations such as Assyrian Empire, Elam, Median Kingdom, Lydia and Babylonia. However, there is little or no clear information about the early stages of his life and his coming to power. As sources tell of the early stages of his life, different images emerge. One of these sources that is of great importance is the narrative of Ctesias. Ctesias describes Cyrus as the son of a bandit and a maid of the tribe of Mard, who revolts against them by passing through the stages of power in the Median Valley, transferring power to his family. This image of Cyrus is in contrast to the image presented by other literary and material sources of the Near East and classical Greek texts. In those narratives, Cyrus' place is considered to be the continuation of a royal family. This article aims to analyze the different aspects of narrative of Ctesias and to study why this narrative and the various elements within it have been formed. In this regard, this research will address this issue in a descriptive-analytical and library method, by studying literary and material data of the Achaemenid period.

Keywords: Achaemenians, Cyrus II, Ctesias of Cnidus, Persika.

* Associate professor, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author),
e.sangari@ltr.ui.ac.ir

** Master of Art in ancient history of Iran, University of Isfahan, Isfahan, Iran;
kaaren1110@yahoo.com

Date received: 2021/07/06, Date of acceptance: 2021/09/11



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تبيين و تحليل انتقادی روایت کتسیاس کنیدوسی از تبار کوروش دوم

اسماعیل سنگاری*

میلاد حیدری**

چکیده

شاهنشاهی هخامنشی در پی فتوحات کوروش دوم (۵۵۹-۵۲۹ پم) تأسیس شد. در بازه زمانی ۵۵۹ تا ۵۳۹ پم کوروش توانست با فتح هگمتانه، سارد، بابل، و صفحات ساحلی آسیای صغیر وارث تمدن‌های بزرگ آسیای غربی نظیر آشور، ایلام، ماد، لودیا، و بابل شود. با وجود این، در باب مراحل آغازین زندگانی وی و به قدرت رسیدنش اطلاعات فراوان و روشنی موجود نیست، به گونه‌ای که منابع در باب نخستین مراحل زندگانی وی تصاویر متفاوتی را عرضه می‌دارند. یکی از این منابع که اهمیت بسیاری دارد، روایت کتسیاس کنیدوسی است. کتسیاس کوروش را فرزند یک راهزن و یک بزچران از قبیله مارد توصیف می‌کند که با گذراندن مراحل قدرت در دربار ماد علیه آن‌ها می‌شورد و قدرت را به خاندان خویش منتقل می‌سازد. این تصویر کتسیاس از کوروش کاملاً در تضاد با تصویری است که منابع مکتوب و مادی خاور نزدیک و متون کلاسیک یونانی از وی ارائه می‌دهند. در آن روایات، جایگاه کوروش در تداوم یک خاندان شاهی انگاشته شده است. این پژوهش بر آن است که به تحلیل زوایای گوناگون این روایت کتسیاس از کوروش بپردازد. در واقع، مسئله این پژوهش بررسی چرایی و علت شکل‌گیری این روایت و عناصر مختلف درون

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)، e.sangari@ltr.ui.ac.ir

** کارشناس ارشد گروه تاریخ و ایران‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان،

ایران، kaaren1110@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰



آن براساس ساختار تاریخ‌نگاری کتسیاس است. بدین منظور، این پژوهش به‌روش توصیفی-تحلیلی و به‌شیوه کتابخانه‌ای و با بررسی داده‌های مکتوب و مادی عصر هخامنشی به این مسئله خواهد پرداخت.

کلیدواژه‌ها: هخامنشیان، کوروش دوم، کتسیاس کنیدوسی، پرسیکا.

۱. مقدمه

۱.۱ بیان مسئله

مراحل آغازین زندگی و به‌قدرت‌رسیدن کوروش همواره از چالش‌برانگیزترین و پیچیده‌ترین مباحث تاریخ هخامنشی بوده است. فارغ از تصویر تاحدودی مشخص که ما از فتوحات کوروش داریم، درباب نام، تبار، و زندگی او پیش از به‌قدرت‌رسیدن آگاهی چندانی نداریم. عمده آگاهی ما از منابعی به‌دست می‌آید که مربوط به چگونگی به‌قدرت‌رسیدن وی است. در این میان، معدود مواردی نیز که به تبار وی اشاره می‌کنند، چندان روشن نیستند. افزون‌براین، منابع این مسئله بسیار باهم در تضاد قرار دارند. این تضادها باعث شده‌اند که برداشت ما از مراحل آغازین زندگی کوروش و تبار وی مبهم، تردیدآمیز، و متناقض باشد. در مجموع و به‌طور کلی، با چهار مضمون کلی از تبار کوروش روبه‌رویم. برخی، به‌مانند هرودوت، کسنوفون، و منابع اقتباس‌کننده از آن‌ها، کوروش را یک پارسی-مادی قلمداد می‌کنند، کتسیاس کوروش را پسر یک راهزن و یک بزچران می‌داند، منابع بابلی و منشور کوروش او را شاه‌انسان می‌خوانند، و کتیبه‌های هخامنشیان به او عنوان هخامنشی می‌دهند.^۱ بر این اساس، پی‌گیری خط روایی هرکدام از این منابع تصویری متفاوت از کوروش برای ما می‌سازد که حداقل با بخشی از منابع دیگر تضاد دارد. بر این اساس، تنها راه رسیدن به تصویری نسبتاً شفاف بررسی هرکدام از این منابع و خط روایی آن‌ها در جایگاه خود و براساس ویژگی‌های متفاوتی است که این روایات را از هم جدا می‌سازد. در واقع، تا دقیقاً هرکدام از این موارد به‌طور کامل و در ساخت‌وبافت روایی، زمانی، و مکانی آن موردبررسی قرار نگیرد، درکنار هم قراردادن آن‌ها چندان راه‌گشا نخواهد بود. این پژوهش بر آن است تا با بررسی روایت کتسیاس از کوروش دوم در ساخت‌وبافت روایتی وی باتوجه‌به تاریخ‌نگاری او به عناصر مختلف آن و هم‌چنین چرایی شکل‌گیری این روایت بپردازد. بر این اساس، نخست ویژگی‌های اثر کتسیاس و سپس عناصر مختلف روایت وی بررسی خواهد شد.

۲.۱ پیشینه پژوهش

درباب کوروش در تاریخ‌نگاری کنسیاس و زوایای گوناگون آن بحث‌های بسیاری شکل گرفته است. تقریباً در بیش‌تر آثار مهمی که در باب تاریخ هخامنشیان به‌نگارش درآمده‌اند، چنین بحث‌هایی را می‌توان دید، اما آن‌چه در بیش‌تر قریب‌به‌اتفاق این منابع نادیده گرفته شده تبار و مراحل آغازین زندگانی کوروش دوم به‌روایت کنسیاس در جایگاه خویش و به‌عنوان اثری متمایز و دارای اهمیت است. تاکنون اثری مستقل در این باره نوشته نشده، اما در آثاری چون بریان (۱۳۸۷)، بروسیوس (۱۳۸۷)، و سلیمان‌زاده (۱۳۹۳) مطالبی هرچند کوتاه در باب این مسئله آمده است. در باب خود کنسیاس و ویژگی‌های اثرش تحقیقات بسیار مهمی شکل گرفته است.^۲ لانفان (Lenfant 2004) به گردآوری همه قطعات پراکنده و بخش‌های شناخته‌شده کنسیاس پرداخت و نظرها و توضیحات بسیاری در باب تاریخ‌نگاری و ویژگی اثر وی بدان افزود. لولین‌جونز و رابسون (Llwellyn-Jonse and Robson 2010) قطعات پراکنده و گفتارهای منسوب به کنسیاس را گردآوری کرده‌اند. هم‌چنین، این اثر یک مقدمه نسبتاً کامل در باب کنسیاس و تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری وی به‌دست داده‌اند. در باب کوروش و مراحل آغازین زندگانی وی پژوهش‌های مهمی انجام شده است که بحث‌ها و چالش‌های جدیدی را مطرح می‌کند. هرچند موضوع این پژوهش تحلیل روایت کنسیاس در جایگاه خود و به‌عنوان یک اثر مستقل از تبار کوروش است و بیش‌تر در حوزه تحلیل متون جای می‌گیرد، با توجه به ارتباط بخش مهمی از پژوهش با دیدگاه‌های گوناگون از تبار کوروش دوم اشاره به پژوهش‌های شکل‌گرفته در این باب اهمیت می‌یابد. در مورد این مسئله نخست فرای تبار هخامنشی کوروش را با پرسش‌هایی مواجه کرد و سعی کرد که هخامنشی‌بودن آن را به‌چالش بکشد، هرچند به نتیجه‌گیری قاطعی دست نیافت (فرای ۱۳۹۵: ۸۳-۸۸). در ادامه، پاتس در مقاله‌ای که اهمیت بسیاری دارد، نظریه‌ای جدید مطرح کرد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «کوروش کبیر و پادشاهی انشان» کوروش را با توجه به منابع گوناگون خاور نزدیک دارای تباری ایلامی-انسانی قلمداد کرد (پاتس ۱۳۹۳: ۱۱-۴۳). برخی مورخان این نظر را به‌نقد گرفتند و برخی سعی در رد آن کرده‌اند. زورناتسی و هنکلن با تحلیل‌های متفاوت این برداشت پاتس از داده‌های مکتوب و مادی خاور نزدیک در باب کوروش و اجدادش را موردانتقاد قرار داده‌اند (Henkelman 2011: 577-634; Zournatzi 2011: 1-15). ایمان‌پور و دیگران با توجه به نقدهای زورناتسی، هنکلن، و با توجه به منابع مکتوب مورخان کلاسیک سعی در رد فرضیه پاتس

کرده‌اند و کوروش را پارسی خوانده‌اند (ایمان‌پور و دیگران ۱۳۹۲: ۲۷-۴۴)، هر چند به نظر می‌رسد در برخی مواقع چندان موفق نبوده‌اند و این مسئله ضرورت پژوهش‌هایی دیگر را می‌طلبد که در این مقاله نمی‌گنجد.^۳

۳.۱ اهمیت و ضرورت پژوهش

آنچه ضرورت این پژوهش را ایجاب می‌کند، فقدان پژوهش مستقل درباره تاریخ‌نگاری کتسیاس درباره کوروش به‌عنوان روایتی مستقل و مهم است. باید توجه داشت که بررسی زندگانی و تبار کوروش بزرگ تأثیر بسیار مهمی در درک ما از دوره‌های آغازین شاهنشاهی هخامنشی خواهد داشت. بی‌شک، کوروشی که فتوحاتش در نتیجه تداوم سنت پادشاهی در خاندانش است، حکومت بسیار متفاوتی با کوروش پسر یک راهزن و بزچران می‌سازد. هم‌چنین، این مسئله دیدگاه ما درباره سازمان اداری هخامنشیان نخستین را به‌طور کلی تغییر خواهد.

۲. بحث

۱.۲ تاریخ‌نگاری کتسیاس کیندوسی

کتسیاس کیندوسی (احتمالاً ۴۴۱-۳۹۲ پ.م) پزشک و مورخ یونانی در دربار پارس بود که به‌گفته دیودوروس سیکلس هفده سال در میان پارسیان پزشک پادشاه پارس بود. او این حضور دربار را در بازگشت از یونان در کتابی با عنوان پرسیکا به‌نگارش درآورد. البته برخی تنها به حضور هفت‌ساله وی در دربار پارس معتقدند، بدین‌سان که برخی ورود وی را به دربار پارس ۴۱۵-۴۱۴ پ.م و برخی دیگر ۴۰۵-۴۰۴ پ.م می‌دانند. هم‌چنین باتوجه به قطع شدن روایت پرسیکا در ۳۹۸-۳۹۷ پ.م در خروج وی از دربار پارس در این تاریخ توافق وجود داد (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۱۴-۱۷).^۴ به‌هرحال، حضور وی در این تاریخ در دربار هخامنشی تأیید شده و او احتمالاً در سیمت پزشک از نزدیکان شاه بوده است. فارغ از تاریخ‌گذاری‌ها و مسائل زمانی پیرامون وی، حضور او در دربار شاه بزرگ و حضور نسبتاً قطعی وی در کنار شاه هخامنشی اثر وی را از سایر متون کلاسیک که درباره هخامنشیان به‌نگارش درآمده است متمایز می‌کند. این شاید مهم‌ترین ویژگی پرسیکای او باشد. پرسیکای وی اثر بزرگی در قالب ۲۳ کتاب بوده است که باتوجه به نام‌بردن بیش از پنجاه

نویسنده کلاسیک از آن به نظر می‌رسد تا حد زیادی مورد توجه و استفاده قرار می‌گرفته است (همان: ۲). پرسیکا به نوعی تاریخ خاورمیانه بوده است که از تأسیس آشور به وسیله نینوس، شاه افسانه‌ای، تا ۳۹۸-۳۹۷ پم را در بر می‌گرفت (Schmitt 1993: vol. vi, 441-446).

منبع آگاهی ما در باب روایت کنسیاس بیش‌تر دو چکیده بزرگ از اوست. نخست، چکیده دیودوروس سیکلس، که به علت بسیاری مطالب احتمالاً از کنسیاس نیست، هر چند خود او به منبع کنسیاسی‌اش اشاره کرده است و دودیگر، چکیده فوتیوس که کتاب‌های هفت تا ۲۳ را در بر می‌گیرد. سایر داده‌های ما از نقل قول‌ها و شرح‌هایی به دست می‌آید که مورخان دیگر^۵ از او بازگو کرده‌اند (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳). تنها قطعه باقی مانده از اثر او، که متعلق به خودش است و نه اقتباسی که دیگران از اثر وی انجام داده‌اند، پایروسی با ۲۹ سطر است (Stronk 2007: 28-29). گزارش وی در باب کوروش بزرگ از طریق دو نویسنده برای ما برجای مانده است. نخست نیکولائوس دمشقی^۷ که در گزارشش کوروش پیش از شکست دادن آستواگس (آستیاگ) را به ما می‌نمایاند و دودیگر، فوتیوس که چکیده وی لشکرکشی و رسیدن به شاهی او را در بر می‌گیرد (Waters 2017: 60).

کنسیاس شهرت بدی در میان مورخان دارد و معمولاً او را نامعتمد می‌خوانند (Benke 2001: 1)، به گونه‌ای که در بیش‌تر آثار روایت هرودوت به کنسیاس ارجحیت داده شده است. این مسئله نیز دلایل متفاوتی دارد. گزارش کنسیاس برخلاف روایات دیگری چون هرودوت و کسنوفون به طور مستقیم و خامه خود کنسیاس در اختیار ما قرار نگرفته است. افزون‌براین، ما در مورد کنسیاس با روایتی از نظر ساختار و محتوا کاملاً متفاوت با روایت دیگران روبه‌رویم. به این معنی که مطالبی که وی بیان می‌کند، در بسیاری از موارد با نویسندگان دیگر چندان هم‌راه نیست. هم‌چنین، ساخت و چهارچوب‌های روایی وی با نویسندگانی چون هرودوت یا کسنوفون متفاوت است. ازدیگرسوی، برخلاف روایت هرودوت و کسنوفون که با گزارشی منسجم و تاحدی کامل در باب کوروش دوم و تبارش روبه‌رویم، روایت کنسیاس پراکنده، محدود، و ناقص است. ما دقیقاً نمی‌دانیم چه میزان از آن از بین رفته و چه مواردی به عمد یا سهو از آن حذف شده است. در نتیجه، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، جز قطعه‌ای ناقص و محدود در حدود ۲۹ خط بر روی پایروس چیزی از کنسیاس برجای نمانده است که به طور قطع از آن خود او باشد. به عبارت دیگر، هر چه به نام کنسیاس منسوب یا طبقه‌بندی کرده‌ایم، که حقیقت برداشتی از کار اوست، از زیر عینک و قلم نقل‌کنندگان گذشته است. این مسائل باعث شده است که مورخان با

دیدگاهی تردیدآمیز به گزارش‌های وی بنگرند. البته، این تنها عامل این نوع نگرش به متن گردآوری‌شده پرسیکا نیست. گزارش‌های خود کتسیاس نیز تا آن‌جا که قابلیت بازسازی و ترمیم دارد، بسیار تردیدبرانگیز واقع شده است. بدین‌سان که محققان جدید در نحوه استفاده از آن‌ها، به‌ویژه برای بررسی تاریخ آغاز خاندان هخامنشی، زمانی تردید به دل راه نمی‌دهند که گزارش‌های او با سایر منابع مورد تأیید قرار گیرند (کوک ۱۳۸۵: ۱۹). علت این امر نیز بی‌شک مشخص نبودن میزان و صحت اقتباس نقل‌کنندگان گزارش‌های کتسیاس است. به عبارت دیگر، دقیقاً مشخص نیست کدام قسمت برداشت‌شده از آن خود کتسیاس و کدام قسمت برساخته نقل‌کننده روایت اوست. این نگرش‌ها به پرسیکا به‌ویژه در قرن بیستم تبلیغ می‌شد.

در آغاز قرن بیستم، ادوارد مایر مورخ آلمانی پرسیکا را به‌عنوان اثری طبقه‌بندی کرد که از آن عطر حرم‌سراها و خواجهگان، آمیخته با بوی زشت و پلید خون می‌تراود، این مضمونی بود که یاکوبی بی‌درنگ آن را تبلیغ کرد. یاکوبی کار کتسیاس را به‌عنوان اثری درجه‌دو تقلیل داد و غیرقابل اعتماد و بی‌ارزش و به اصطلاح خودش مساوی صفر قرار داد... از نظر یاکوبی هرچه کتسیاس به قلم آورده است، از طول زمانی که به‌عنوان طیب خدمت کرده تا ادعایش درباره این‌که از بایگانی رسمی سلطنتی به‌عنوان منابع خود استفاده کرده است، مبالغه‌آمیز، تحریف تخیلی، یا دروغ شاخ‌دار است که آن را تاریخ رسوا می‌نامد (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۲۷).

کوک نیز معتقد است گزارش کتسیاس یا آنچه فوتیوس از او دست‌چین کرده است، چیزی جز «رسوایی‌های درون دربار، دسیسه‌چینی‌های خواجه‌سرایان، شکنجه‌های ناگفتنی، توطئه‌های تبه‌کارانه در حرم‌سرا، و انواع قصه‌های یاوه و کودخانه» نیست و درنهایت و در بهترین حالت، با توصیف اغراق‌آمیز و گزافه‌گویانه روبه‌رویم (کوک ۱۳۸۴: ۵۱). هم‌چنین، وی معتقد است مقایسه روایات اطلاعات خاص کتسیاس با متون آشوری، بابلی، و سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان از نادرستی گزارش‌های او نشان دارد، البته این از یاوه‌هایی است که درباب شخصیت‌های درباری به‌هم بافته است (کوک ۱۳۸۵: ۱۸-۱۹). ماری کخ نیز او را «نویسنده‌ای جنجالی و کم‌تر مورخ» می‌داند (کخ ۱۳۸۳: ۳۰). شاپور شهبازی او را «دروغ‌پرداز و یاوه‌سرای یونانی» معرفی می‌کند (شهبازی ۱۳۴۹: ۷۰). برخی دیگر نیز همواره ارزش بیش‌تری برای گزارش هرودوت قائل‌اند تا کتسیاس (هوار ۱۳۶۳: ۳۶). حتی مهم‌ترین ویژگی پرسیکا که همواره مورد تأکید قرار گرفته است و خود نویسنده به آن

می‌بالد، یعنی استفاده وی از «دفتر چرمینه سلطنتی» یا «بایگانی سلطنتی» (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۷۰-۷۱)، مورد تردید قرار گرفته است. بریان معتقد است که اگر هم چنین بایگانی‌هایی وجود داشتند، صرفاً برای اسناد ساده اداری بودند و نه برای ثبت و ضبط وقایع و دستاوردهای شاهان. بنابراین، نمی‌تواند در شمار منابعی باشد که کنسیاس مدعی استفاده از آنهاست (همان: ۷۱). این انگاشت درباب روایت او از کوروش و تبارش نیز وجود دارد. بدین صورت که روایت هرودوت به‌ویژه درباب تبار کوروش را منابع دیگری نیز تأیید کرده‌اند، اما روایت کنسیاس را خیر. بر این اساس، عجیب نیست که برخی از مورخان روایت وی را «سست و کم‌ارزش» بدانند (رجبی ۱۳۸۲: ج ۲، ۹۲).

این فقط یک زاویه دید به روایات کنسیاس است. درمقابل این نگاه، بررسی دقیق پرسیکا باعث به‌وجود آمدن نگرشی جدید به اثر کنسیاس شده است که لزوماً با تصویر ارائه‌شده از کنسیاس و پرسیکا در بالا هم‌راه نیست. این نگرش جدید، باتوجه‌به ویژگی‌های پرسیکا و بستر فضایی، زمانی، و مکانی‌ای که در آن نوشته شده است و تفاوت آن با سایر نوشته‌های یونانی، نگاه پیشین را با تردید بیش‌تری می‌نگرد. این نگرش سعی دارد برای کار کنسیاس ارزشی ویژه قائل شود و فارغ از مقایسه آن با آثار هرودوت و دیگران آن را در جایگاه خویش در نظر گیرد. این نوع نگاه باعث مطرح‌شدن فرضیاتی جدید درباب پرسیکا شد که به آن اهمیت بسیار بیش‌تری می‌دهد؛ به‌ویژه درباب نوع نگاه وی به دربار ایران و روایاتی که درباب آن مطرح می‌کند.

به‌عبارت‌دیگر، تصور کنسیاس از تعاملش با دنیای ایرانی با هرودوت متفاوت بود. کنسیاس که در دل امپراتوری و در دربار شاه بزرگ نشسته بود جنگ‌های ایران و یونان را نادیده می‌انگارد و به‌جای آن تاریخ مشرق‌زمین را، از آشوریان قرن هشتم قبل از میلاد تا یک قرن پس از جنگ‌های ایران، تفحص می‌کند. او نخستین نویسنده یونانی است که می‌کوشد تاریخ ایران را از درون بنگرد؛ یعنی از جایی که واقعه بزرگ تاریخ یونان، آن‌چنان‌که هرودوت روایت کرده است، فقط یکی از جنگ‌های بسیاری بود که شاهان هخامنشی، نجیب‌زادگان، و اتباعشان آزموده بودند (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۶۳). بر این اساس، دومینیک لائفان معتقد است که دسیسه‌های درباری به تجربه شخصی کنسیاس از جامعه ایرانی مربوط است و دلیلی ندارد که خواننده اعتبار تاریخی روایات او از شکنجه‌ها، رقابت‌ها، و برخوردهای میان خانواده سلطنتی و درباریان‌شان را باور نکند. پرسیکا در دیدگاه وی آمیزه‌ای دل‌نشین از سنت‌های بومی ایرانی، خیال‌پردازی یونانی،

کنج کاوی شخصی، و واقعیت تاریخی برپایه مشاهده است (همان: ۳۶). احتمالاً وی در اثر خویش از انواع منابع کتبی و شفاهی کمک گرفته باشد. در نتیجه اتهاماتی که به وی وارد شده است نمی‌تواند در حکم تنها نوع نگاه به اثر وی مورد قبول باشد و باید به نوشته‌های وی به منزله مدرک تاریخی درخور اعتنا نگریست. بی‌شک، باقی ماندن کامل اثر او می‌توانست تصویری کاملاً متفاوت را از مورخان یونانی بسازد که از بیرون به دنیای هخامنشی نگاه می‌کردند.

۲.۲ بازاندیشی در روایت کتسیاس از کوروش دوم

روایت کتسیاس از کوروش دوم عناصر و خط داستانی متفاوتی را، با سایر متون هم‌چون آثار هرودوت و کسنوفون، دنبال می‌کند که برای رسیدن به تحلیل مناسب بررسی هرکدام از آن‌ها اهمیت دارد، زیرا روایت وی شبکه‌ای به هم پیوسته از بخش‌های کوچک‌تر است که در کنار هم قرار داده شده و یک کل را تشکیل داده‌اند. بررسی این عناصر جایگاه هر بخش را در روایت وی مشخص می‌کند. این عناصر شامل ارتباط با مادها، خواب آرگوسته، کوروش و بابل، و تبار پارسی کوروش است.

۱.۲.۲ کتسیاس؛ کوروش و مادها

عناصر مادی در داستان تولد و پرورش کوروش مطلبی است که همواره در نوشته‌های اکثر مورخان کلاسیک، که در باب وی سخن گفته‌اند، تکرار می‌شود. روایت کتسیاس نیز از این مسئله مستثنا نیست. کوروش از حضيض تا اوج در این روایت در ارتباط با مادهاست. او در ابتدای داستان خود را بنده مادها می‌سازد و به خدمت آن‌ها درمی‌آید. سپس، مراتب جایگاه را در میان مادها می‌گذراند، فرزندخوانده جام‌دار آستواگس می‌شود، پس از وی جایگاه و ثروتش را به ارث می‌برد، و پس از آن، در دربار آستواگس به قدرت و شهرت می‌رسد، تا آن‌جا که پدر و مادر راهزن و بزچران‌ش را بر پارس‌ها سروری می‌دهد (همان: ۱۹۱-۱۹۳). بر همین اساس است که بعداً بر شاه مادی می‌شورد و او را شکست می‌دهد (همان: ۱۹۵-۲۰۵).^۸

در این خط داستانی، به‌مانند روایت‌هایی از هرودوت یا کسنوفون، پارسیان در جایگاه فروتری از مادها قرار دارند و به عبارت دیگر تابع مادها هستند، اما آنچه تاکنون مشخص است، طبق منابع باستان‌شناسی و مکتوب خاور نزدیک، پارس در سده ششم پیش از میلاد

امیرنشین کوچکی بوده، اما هیچ مدرکی در دست نداریم که پارس در آن زمان به ماد وابسته بوده است (بروسیوس ۱۳۸۸: ۵۵). هیچ درگیری و نزاعی بین مادها و پارس‌ها توسط منابع اولیه به ثبت نرسیده است که در نتیجه آن بخواهیم استنباط کنیم که پارس‌ها در این زمان تابع مادها بوده‌اند (ایمان‌پور ۱۳۸۲: ۶۳) و به جز تردیدهای بسیار نمی‌توانیم در این باب سخن بگوییم. حتی به فرض وجود چنین رابطه‌ای از تابع و غالب بین مادها و پارس‌ها دامنه و محدوده این تابعیت را به هیچ وجه نمی‌توان مشخص کرد. دقیقاً مشخص نیست که منظور کنسیاس کدام پارس‌هاست، زیرا هرودوت از ساختار قبیله‌ای و طایفه‌ای میان پارسیان سخن می‌گوید. او ده قبیله از پارس‌ها را می‌شناسد. ماردها (Mard) در اثر هرودوت قبیله‌ای چادرنشین‌اند (Herodotus 1975: vol. 1, 125).^۹ کسنوفون نیز معتقد است پارسیان دوازده قبیله بودند (Xenophon 1960: I, II, 5). از سوی دیگر، شلمانسر سوم در طی سرکوبش‌های قلمروش به ۲۷ تن از شاهان پارس، که برایش خراج فرستاده‌اند، اشاره کرده است (ایمان‌پور و قصاب‌زاده ۱۳۹۰: ۷۹). همه این شواهد نشان‌دهنده گروه‌های گوناگون از پارسیان است که به صورت جداگانه در مکان‌های متفاوت زندگی می‌کردند. حال پرسش این‌جاست زمانی که هرودوت، کنسیاس، یا کسنوفون از تابعیت پارسیان سخن می‌گویند، منظورشان کدام پارس‌هاست؟ یا اگر سخت‌تر به موضوع نگاه کنیم، کدام پارس‌ها تابع کدام مادهایند؟ از نابخت‌یاری ما منابع چندانی در باب این موضوع سخن نمی‌گویند، ولی شاید با تردیدهای بسیار بتوان پنداشت که نه همه پارس‌ها و حداقل خاندان‌های حکومت‌گر آن‌ها،^{۱۰} بلکه برخی از آن‌ها با توجه به نزدیکی‌های قومی گرایش‌ها یا ارتباطاتی به مادها داشتند، هرچند مواد فرهنگی چندان سازگار با این نظر نیستند. در باب ارتباط مادها و پارس‌ها پیش از کوروش، به ویژه تابعیت پارس‌ها، منابع مکتوب و مادی چندان سازگار نیستند. متون کلاسیک هم‌چون آثار کنسیاس، هرودوت (Herodotus 1975: vol. 1, 102)، و کسنوفون (Xenophon 1960: I, III) به برتری مادها اشاره می‌کنند. هرودوت تابعیت پارس‌ها را از زمان فرورتیش مادی می‌داند و آستواگس کسنوفون به گونه‌ای رفتار می‌کند که سرور پارس‌هاست، اما در مقابل داده‌های باستان‌شناختی و فرهنگی تاکنون چنین برتری‌ای را اثبات نکرده‌اند. پس، به نظر می‌رسد با این وضع نه می‌توان به راحتی این ارتباط را رد کرد و نه به راحتی این ارتباط را پذیرفت. در هر حال، به گونه‌ای این ارتباط به هم پیوسته است که افسانه بنیان‌گذاری کوروش بدون حضور مادها را نمی‌توان متصور شد. آیا باید همه آن روایت را داستان‌های ساخته و پرداخته بعد از وقوع حادثه دانست که تنها برای توجیه وقایع شکل گرفته‌اند؟

کنسیاس دقیقاً اشاره کرده است که کوروش از تبار مارد بود. به نظر می‌رسد او سایر قبایل پارسیان را می‌شناخته که به یکی از کم‌اهمیت‌ترین آن‌ها (باتوجه به متون دیگر) اشاره کرده است. باین حال، وی هیچ نامی از سایر قبایل پارسیان نمی‌برد و همه آن‌ها را به‌عنوان یک کلیت قلمداد می‌کند؛ کلیتی که باتوجه به شرایط زمانی وی چندان دور از ذهن نیست. این‌که وی آیا به‌عمد کوروش را از این قبیله می‌داند یا نه بعداً بررسی خواهد شد. پرسش این‌جاست که آیا ماردها به‌عنوان بخشی از پارسیان ارتباط خاصی با مادها داشته‌اند یا بخشی از تابعان ماد قلمداد می‌شدند؟ بازهم منابع اجازه سخن‌فرسایی در این باب را نمی‌دهند. از آن‌جاکه تقریباً متون کلاسیک بر تفوق مادها بر پارسیان پیش از کوروش اشتراک نظر دارند، شاید گونه‌ای از رابطه تابعیت بین آن‌ها وجود داشته است. البته جز متون کلاسیک چیز دیگری وجود الزامی چنین رابطه‌ای را اثبات نمی‌کند. به نظر می‌رسد تازمانی که مدارک قابل توجهی برای بازشناخت تفاوت هویت طوایف احتمالاً متعدد پارسی و مادی در عصر پیش از کوروش به‌دست ما نرسد، بررسی هر فرضیه‌ای در حالت تشکیک باشد. کنسیاس معتقد است کوروش با دستیابی به جایگاه شراب‌دارای آستواگس پدرش را ساتراپ پارس کرد (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۱۹۳). هم‌چنین، در ادامه روایت، اوبارس به کوروش می‌گوید از آن‌جا باید بر مادها بشورد که پدرش فرمان‌روای پارس‌هاست (همان: ۱۹۵). در ادامه روایت، حتی آستواگس نیز پدر کوروش را به‌عنوان ساتراپ خوب برای خویش قلمداد می‌کند (همان: ۲۰۱-۲۰۲). در واقع، کنسیاس به این نکته اشاره دارد که دامنه نفوذ مادها در میان پارسیان تا آن‌جاست که آستواگس می‌تواند فرمان‌روایی برای آن‌ها انتخاب کند و به یک راهزن امتیازات خاندانی حکم‌فرمایی بر پارس‌ها عطا کند. جالب‌تر آن‌که این امتیاز باتوجه به خواست کوروش، که در خدمت مادهاست، صورت پذیرفته است. هرچند عنوان ساتراپ اصطلاحی متأخر است و نمی‌توان برای آن عصر به‌کار برد، این ارتباط تنها به معنای تابعیت ظاهری نیست. در واقع، کنسیاس به دستگاه منسجمی از نظام اداری مادها اشاره کرده است که کاملاً پارس‌ها (مارد؟) را تحت تسلط مادها می‌کند. این بدان معناست که دامنه نفوذ مادها در سرزمین پارسیان (مارد؟) بسیار گسترده است. براساس این تصور است که غلبه کوروش بر مادها در واقع یک شورش سرزمین تابع بر حکومت مسلط خود قلمداد شده است.

یکی از موارد بسیار مهم در ارتباط با کوروش و مادها در اثر کنسیاس فقدان نشانه‌هایی از همکاری بزرگان مادها با کوروش است. هرودوت این همکاری بزرگان مادی را در قالب

همراهی هارپاگوس مادی با کوروش در شکست آستواگس می‌گنجانند. هارپاگوس ابتدا به‌طور غیرمستقیم باعث زنده‌ماندن کوروش می‌شود (Herodotus 1975: vol. 1, 108-112). سپس، کوروش را به شورش علیه پدر بزرگش تشویق می‌کند (ibid.: 123-124). در نهایت، بخشی از سپاه ماد را در جنگ با کوروش به سمت پارس‌ها سوق می‌دهد (ibid.: 127). این روایت هرودوت را نمی‌توان به راحتی کنار نهاد، زیرا متون بابلی هم به این امر اشاره کرده‌اند که در جنگ با کوروش ارتش علیه ایشتموگو (آستواگس) شورید (کورت ۱۳۸۹: ۳۷). این در حالی است که کتسیاس به این مطلب اشاره‌ای ندارد. در روایت وی، نقش مهیج و مشاور کوروش به یک پارسی دیگر، به نام اوبارس، داده شده است. این مسئله باز هم از انگاره‌های پارسی روایت نشان دارد، زیرا فتح ماد را کاملاً توسط خود پارس‌ها می‌داند. در واقع، برخلاف تصور، روایت کتسیاس تأکید بسیاری بر پارسی‌بودن کوروش و هم‌چنین، کاملاً پارسی‌بودن فتح ماد دارد؛ مسئله‌ای که در منابع دیگر چندان پذیرفته نشده است.

این تصور دقیقاً در مقابل آن نگاهی است که برخی به روایت کتسیاس دارند. بر اساس این نگاه، برخی معتقدند که ما در این گزارش با روایت مادها روبه‌رو می‌شویم. در واقع، مادها چون از پارسیان شکست خوردند و توسط کوروش سروری بر آسیا را از دست دادند، پس برای تخریب وی او را از نسبی فرومایه معرفی کردند. سپس، کتسیاس آن را شنید و بازگفت (شهبازی ۱۳۴۹: ۸۸-۸۹؛ داندمایف ۱۳۸۱: ۳۱-۳۲؛ سلیمان‌زاده ۱۳۹۳: ۸۵). این فرضیه هم مشکلاتی می‌آفریند. نخست آن‌که بسیار کلی است، همه روایت را توجیه نمی‌کند، و تنها می‌تواند بخش کوچکی از روایت یعنی علت فرومایه‌بودن تبار کوروش را توضیح دهد، در حالی که توضیح خاصی در باب این واقعیت ندارد که چرا کتسیاس کوروش را کاملاً یک پارسی قلمداد کرده است. دودیکر، نوع استدلال این روایت این پرسش را به وجود می‌آورد که چرا مادها را سازندگان این روایت می‌دانیم، مگر آن‌ها تنها اقوامی بودند که توسط کوروش شکست خوردند. پس، همان قدر که مادها می‌توانند سازنده این روایت باشند، لودیان و بابلی‌ها هم می‌توانستند روایتی در باب تحقیر کوروش بسازند.

از مضامین دیگر ارتباط کوروش با مادها در این روایت ازدواج وی با دختر شاه ماد پس از شکست مادهاست. این تصور کلی بیش‌تر بخشی از روایت کتسیاس و معمولاً خلاصه فوتیوس را توجیه می‌سازد. بدین صورت که پیدایش روایت‌هایی حاکی از پیوند کوروش با دربار ماد به این دلیل است که کوروش می‌خواست با ایجاد چنین تبلیغاتی سلطه خود را

بر سرزمین ماد راحت‌تر برقرار سازد (سلیمان‌زاده ۱۳۹۳: ۱۱۸). این مسئله منطقی است که پادشاه پارس برای تحکیم پیروزی خود با دختر شاه شکست‌خورده ازدواج کند تا نشستن بر تخت شاه مخلوع را وجاهت قانونی بخشد. چنین پیوندهایی در خاور نزدیک باستان اتفاق عادی بود (بروسیوس ۱۳۸۷: ۵۸)، اما همان‌طور که خود بروسیوس نشان داده است، ممکن است با داستانی تحریف‌شده روبه‌رو باشیم که به داستان اصلی فتح نظامی افزوده شده است تا بخشی از تبلیغاتی باشد که قصد دارد کوروش را جانشین قانونی معرفی کند. بدین‌سان، تحمل فتح سیاسی بازور کم‌اهمیت جلوه می‌کند. این مسئله را روایاتی توجیه می‌کند که در باب فتح مصر و ازدواج کوروش با دختر پادشاه مصر در روایت مصری آمده است (همان: ۶۱).

۲.۲.۲ خواب آرگوسته و کوروش

در روایت‌های مختلف از کوروش، خواب نقش مهم و اساسی دارد. در این روایت‌ها، حوادث مهم یا سرنوشت کوروش به خواب گره خورده و تعبیر خواب افراد متفاوت است که کوروش را از سرنوشتش باخبر می‌سازد. این خواب‌ها که معمولاً توسط افراد دیگری دیده می‌شوند، در ارتباط با به‌قدرت‌رسیدن کوروش و پایان کار مادهاست. در روایت هرودوت، آستواگس خود خواب می‌بیند و در نهایت همه‌چیز به سقوط وی می‌انجامد و اما در روایت کنسیاس، خواب یا رؤیا در بیرون از خاندان شاهی اتفاق می‌افتد و بعداً متوجه این مسئله می‌شوند (Waters 2017: 67).

در تواریخ، خواب را شاه مادها می‌بیند که به حکم سرنوشت محکوم به شکست از کوروش است. آستواگس در ابتدا در خواب می‌بیند که دخترش با پیش‌آبش ابتدا پایتخت و سپس تمامی آسیا را به‌زیر آب می‌برد. مغانی که خواب وی را تعبیر کردند، او را از سرنوشتش ترساندند. به‌دلیل همین خواب، در زمانی که دخترش به سن ازدواج رسید، او را به یکی از افراد ماد به‌زنی نداد. آستواگس در نخستین سال ازدواج ماندانه بار دیگر خوابی با همان مضمون دید. تاکی از دخترش روید و سراسر آسیا را پوشاند. تعبیر مغان معبر این بود که فرزند دخترش روزی بر جایش خواهد نشست. به همین علت، کوروش را به یکی از خویشانش سپرد که او را از بین ببرد (Herodotus 1975: vol. 1, 107-108). در این روایت، این خود شاه مادهاست که از نابودی حکومتش آگاه می‌شود و با تدبیر از بین بردن کوروش به‌دنبال جلوگیری این ماجراست.

اما در روایت کنسیاس ماجرا اندکی متفاوت است. کوروش پس از به قدرت رسیدن در دربار مادها به دنبال پدر و مادرش می فرستد و در این دیدار، مادرش خوابی را که وقتی آبتن بود دیده بود، برایش تعریف می کند. آرگوسته خواب دیده بود که پیش آتش هم چون رودخانه ای بزرگ همه آسیا را غرق کرد تا به دریا رسید. کوروش از داناترین کلدانی بابل در این باب پرسش کرد و وی به او گفت جایگاهی بزرگ در آسیا خواهد یافت، اما باید این خواب را از آستواگس پنهان کند، زیرا وی را خواهد کشت (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۱۹۳). در این روایت، همان طور که ملاحظه می شود این مادر کوروش است که خواب سرنوشت نهایی پسر خویش را دیده است و پس از آگاهی از این ماجراست که کوروش خودآگاهی خویش برای فتح ماد را به دست می آورد، اما نکته جالب جایگاه کلدانی ها در این خودآگاهی دادن به کوروش است و این مسئله به روایت دیگری که به شاه بابل ارتباط دارد، پیوند می خورد، زیرا نبونیدوس، شاه کلدان، نیز در نخستین سال فرمانروایی خویش رؤیایی می بیند که مردوک به وی اطمینان می دهد خطر مادها کمی بعد از میان خواهد رفت:

درحقیقت هنگامی که سال سوم فرارسید، مردوک، کوروش شاه انشان، خادم جوان خود را به پا داشت؛ کوروش سپاهیان عظیم او من منده (Umman manda) را با سپاه قلیل خود از هم پاشید و بر ایشتوویگو، پادشاه مادها، چیره گشت و او را به اسیری به سرزمین خویش برد (بریان ۱۳۸۷: ۴۷).

مقایسه این متون با روایات چندان صحیح نیست، چون ماهیت و اهداف متفاوتی را دنبال می کنند. در نتیجه، نمی توان نتیجه ای مشابه از آنها گرفت. اما توجه به آنچه لازم است این که بازهم نقش خواب و رؤیا و تأثیر آن در اتفاقاتی است که برای کوروش رخ می دهد. این بار شاه بابل در خواب دیده است که مادها سرنگون خواهند شد و از قرار معلوم آن که به این رؤیا تحقق می بخشد کوروش است. به نظر می رسد ما در این نوع روایات با کلیشه های روایی و فرهنگی سروکار داریم که سعی می کنند پس از شکل گیری روی دادها علت آنها را در گذشته جست و جو کنند، اما گذشته ای که مدنظر آنهاست حوادث طبیعی نیست که به دست افراد بشر صورت می پذیرد، بلکه سرنوشتی است که از پیش برای این افراد رقم خورده است. این سرنوشت کاملاً جبری است و تلاش برای تغییر آن نیز، همان طور که آستواگس با آن مواجه شد، محکوم به شکست است. این کلیشه ها سعی در علت یابی برای حوادث بزرگ می کنند و به دنبال آن اند تا سقوط و ظهور اقوام یا افراد را با دستگاه تحلیلی خویش توجیه پذیر سازند. نمی توان به قطع پاسخ گفت که این

کلیشه‌های فرهنگی مخصوص نوع نگاه مورخان یونانی به چرایی این حوادث است یا نه. علت این است که با وجود آن‌که این نوع الگوهای تحلیلی مربوط به خواب در حوادث مختلف در نوشته‌های گوناگون یونانی تکرار می‌شود، همان‌طور که ملاحظه شد، در خاور نزدیک نیز مضامینی از آن وجود دارد. پس، نمی‌توان دقیقاً مشخص کرد که کدام‌یک در شکل‌گیری این روایت تأثیر بیش‌تری داشته است، اما آنچه جالب توجه است نوع پرداختن کتسیاس به این مسئله است. کتسیاس برخلاف هرودوت خواب را به‌گونه‌ای مطرح نمی‌کند که هدف از آن فروپاشی ماد است، بلکه از برداشت پارسی‌نگری به موضوع آن را حاصل خود پارس‌ها می‌داند. نقش اول در این جا نه شاه ماد، بلکه خود کوروش است.

۳.۲.۲ کوروش و بابل

عصری متفاوت در روایت کتسیاس که نقش مهمی را بازی می‌کند مرد بابلی تعبیرکننده خواب مادر کوروش است. این گذاره برخلاف روایت‌های دیگر است که هیچ نقش یا تأثیری از بابل را در شکست مادها از کوروش قائل نیستند. کتسیاس در قالبی داستان‌وار به این مسئله اشاره کرده است. ورود این عنصر به داستان با خواب آرگوسته پیوند دارد. پس از شنیدن خواب و به دنبال تعبیر آن از کلدانی‌ها در بابل چاره‌جویی می‌کند و «داناترین» آن‌ها به وی می‌گوید از امتیازات بالا در آسیا بهره‌مند خواهد شد، به شرط آن‌که آستواگس به این مسئله پی نبرد. کوروش این مرد بابلی را از نزدیکان خویش می‌سازد و پیوسته از او یاری می‌طلبد. مرد بابلی به کوروش می‌گوید سرنوشت وی بر این است که آستواگس را برکنار سازد و پادشاه شود، پس وی مجاب می‌شود که علیه مادها بشورد. در ادامه روایت، قربانی احتیاط اوبارس می‌شود، زیرا وی می‌ترسید مرد بابلی جریان شورش را برملا سازد. با وجود این، مرگ وی هم جریان را پنهان نکرد، زیرا آگاهی او از این مسئله به همسرش نیز رسیده بود و در نهایت توسط یک بابلی دیگر شورش کوروش برملا شد (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۱۹۳-۱۹۹). مرد بابلی، که کتسیاس هیچ‌چیز از نام‌ونشان‌ش جز کلدانی بودن آن نمی‌داند، به صورت ناگهانی وارد داستان می‌شود و به شکل ناگهانی نیز از داستان حذف می‌شود. کارکرد او در داستان آگاه‌ساختن کوروش از سرنوشت خویش است. او به کوروش دل‌گرمی داده و به‌نوعی وی را تهییج می‌کند. پس، در شورش کوروش نقشی بسیار مهم دارد. از سوی دیگر، حتی مرگ وی نیز باعث برملا نشدن راز کوروش نمی‌شود و توسط بابلی‌ای دیگر راز کوروش فاش می‌شود. پس، در آگاهی مادها از تحرکات کوروش بازهم

یک بابلی تأثیرگذار است. آیا این بدان معنی است که بابلی‌ها مادها و پارس‌ها را علیه هم شورانده‌اند تا منافع خویش را مستقر سازند؟ یا آن‌که بابلی‌ها با تحریک پارس‌ها علیه مادها خیال دارند که از خطر ماد آسوده شوند؟ زیرا همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، متن لوحه‌ای به‌صراحت اشاره می‌کند که خطر مادها با فتح کوروش از بین رفته است (بریان ۱۳۸۷: ۴۷). به‌نظر می‌رسد چنین نتیجه‌گیری‌هایی از متن با توجه به داستان‌گونه بودن آن بسیار سخت باشد و نتایج خطرناکی داشته باشد، زیرا برداشت‌هایی بسیار کلی از متنی است که شواهدی مبهم و بسیار جزئی در اختیار نگارنده قرار می‌دهد. در این جا به‌نظر می‌رسد باید با بریان هم‌کلام شد و گفت: «احتمال دارد که نبونیدوس، بی‌آن‌که ضرورتاً پیمانی رسمی با کوروش منعقد کرده باشد، برای خنثی کردن اقدام پادشاه پارس بر ضد مادها کاری نکرده باشد»، زیرا این فتح مقاصد رقیب آستواگس، یعنی نبونیدوس، را تسهیل می‌کرد (همان: ۴۸-۴۹).^{۱۱}

۴.۲.۲ کتسیاس و تبار کوروش دوم

تبار کوروش دوم همواره یکی از مهم‌ترین بحث‌های شاهنشاهی هخامنشی در سال‌های اخیر بوده است. این بحث‌ها ضرورتاً به نتیجه قانع‌کننده‌ای نرسیده‌اند و بیش‌تر از آن‌که پاسخ‌هایی یک‌سان دریابند، به آرای چالش‌برانگیز و متضاد تبدیل شده‌اند. علت این امر بی‌شک در منابعی است که هرکدام تبار متفاوت برای کوروش معرفی می‌کنند و پی‌گیری خط روایی هرکدام از این منابع از کوروش فردی متفاوت می‌سازد که به‌تبع آن، شاهنشاهی هخامنشی نیز حداقل در صورت و ساختار اولیه آن شکل متفاوت به‌خود می‌گیرد. این منابع شامل چند مورد می‌شوند:

۱. روایت هرودوت و نویسندگانی چون کسنوفون، یوستینوس، و دیودوروس که یا از هرودوت اقتباس کرده‌اند یا به‌شیوه وی کوروش را فردی پارسی-مادی معرفی می‌کنند. در این روایت‌ها، کوروش پسر شاه پارس‌ها کمبوجیه و دخت پادشاه ماد آستواگس است (Herodotus 1975: vol. 1, 107; Justin 1994: 1.4.1; Xenophon 1960: I, II, 1; ibid.: I, III;)^{۱۲}. (Diod 9.22)

۲. روایت کتسیاس که در اثر نیکولائوس دمشقی و خلاصه فوتیوس منعکس شده است. در این روایت، کوروش نه‌تنها هیچ ارتباطی با شاه مادها ندارد، بلکه پدرش یک راهزن و مادرش یک بزچران است. ویژگی مهم این روایت در آن است که کوروش را یک فرد کاملاً پارسی قلمداد می‌کند (جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۱۹۱، ۲۰۴-۲۰۵).

۳. دسته سوم لوحه‌ها و مدارکی است از خاور نزدیک باستان که کوروش را با عنوان «شاه انشان» می‌شناساند. این اسناد شامل استوانه کوروش، وقایع‌نامه نبونیدوس، استوانه نبونیدوس در سپیار، و سرانجام آجر یافته‌شده از اور است (پاتس ۱۳۹۳: ۲۱؛ بروسیوس ۱۳۸۷: ۶۳).^{۱۳}

۴. این مورد شامل مدارکی از خود پارسیان می‌شود که کوروش را با عنوان «هخامنشی» معرفی می‌کنند، به‌مانند کتیبه‌های احتمالاً متأخر پاسارگاد (لوکوک ۱۳۸۹: ۲۱۵؛ Kent 1950: 107; Kent 1946: 209).

همان‌طور که مشخص است هرکدام از این موارد تباری متفاوت برای کوروش دوم می‌سازند و این تبار می‌تواند نگاه ما به عصر هخامنشی را کاملاً دگرگون سازد. در این میان، تباری که کتسیاس برای کوروش می‌سازد ویژگی‌های متفاوت بسیار مهمی دارد. تبار کوروش در خط داستانی روایت وی نقش بسیار مهمی را بازی می‌کند. روایت کتسیاس، کاملاً برخلاف سایر مضامینی که برجای مانده است، کوروش را یک نجیب‌زاده یا پسر پادشاه معرفی نمی‌کند. او فردی از مردم عادی است که سرنوشت متفاوتی برایش رقم خورده است. او مراتب قدرت را یک‌به‌یک در دربار ماد طی می‌کند و در نهایت با تیزهوشی پارس‌ها را متحد و مسلح می‌کند و بر مادها چیره می‌شود. این داستان دقیقاً به‌مانند داستان‌هایی است که شاید مردمان پارس برای کودکانشان نجوا می‌کردند. به‌نظر می‌رسد کارکرد آن بیش‌تر عامیانه بوده باشد تا مسائلی دیگر. بن‌مایه‌ها و عناصر فولکلوریک در آن بسیار است، به‌ویژه شباهت آن به الگوهای میان‌رودانی مانند سارگون و موسی (ع).

درواقع، روایت کوروش کتسیاس متأثر از افسانه‌های کهن است که درباب شاهان پیشین میان‌رودان وجود داشته و بعداً به‌صورت الگوی داستانی درآمد که در شرح‌حال عامه‌پسند شاهان دوران بعد تکرار شده است (الن ۱۳۹۰: ۴۷). درواقع، همان‌طور که بروسیوس می‌گوید:

داستان بارآمدن کوروش برگرفته از قصه پادشاهی دراصل فرودست، ولی شریف‌النفس است که می‌توان آن را در داستان سارگون، شاه آشوری اکد، یافت (۲۳۳۴-۲۲۷۹). در این داستان سارگون فرزند والدینی توصیف شده است که شاه نبوده‌اند. سارگون نوزاد در سبلی حصیری گذاشته و به رودخانه فرات سپرده شد. اکی که آب از رودخانه می‌برد او را نجات داد، تربیت کرد و به او باغبانی آموخت، ولی عاقبت سارگون شاه اکد شد. داستان حضرت موسی (ع) نیز صورت دیگری از این داستان است و هدف از

تبیین و تحلیل انتقادی روایت کنسیاس کنیدوسی ... (اسماعیل سنگاری و میلاد حیدری) ۱۶۳

آن انتقال تصویر رهبری با خصال نیک است که نجابتش در طبیعت او دارد و نه در تربیت او. ارزش تاریخی این داستان‌ها مورد تردید بسیار است، ولی اهمیت ایدئولوژیک آن‌ها را باید تصدیق کرد (بروسیوس ۱۳۸۸: ۵۷).

ایمان‌پور به نقل از دروز می‌گوید کنسیاس احتمالاً هنگامی که به‌عنوان پزشک در دربار پروشات در بابل خدمت می‌کرد، با این روایت بسیار قدیمی آشنا شد و بعد آن را به کوروش نسبت داد (ایمان‌پور ۱۳۹۶: ۴۹۵). برخی مضامین یک‌سان شرح نیکولائوس از کوروش دوم این توجیه را قابل قبول می‌کند، اما همه داستان و روایت را پوشش نمی‌دهد. صرفاً یک بن‌مایه یک‌سان و البته با حالتی فسانه‌گون برای توجیه کلیت داستان کافی نیست، زیرا این شرح آشکارا مضامین دیگری را در بر می‌گیرد که در افسانه کودکی سارگون نیست. پس، نمی‌توان داستان کوروش را همانی دانست که کنسیاس در بابل درباب سارگون شنیده بود و به کوروش نسبت داد، اما می‌توان پنداشت که اگر چنین الگوهای داستانی‌ای وجود داشته باشد، داستان کوروش را متأثر ساخته است.

کنت از زاویه دیگر به تبار کوروش می‌نگریست. وی معتقد بود این روایت از تولد کوروش توسط فعالیت‌های «ضد کوروشی» اردشیر دوم ایجاد شد (Kent 1946: 212)، بدین صورت که شورش کوروش کوچک در زمان اردشیر دوم باعث به‌وجود آمدن حساسیت بر روی نام کوروش شد و اردشیر که احساس می‌کرد کوروش دوم نیز جد وی ارشامه را از سلطنت خلع کرده است، تصمیم به تحقیر کوروش دوم با ایجاد این روایت کرد (ibid.: 210-212). کنسیاس نیز که در دربار اردشیر دوم بود، این روایت را شنیده است (فرای ۱۳۷۳: ۱۳۱). در واقع، اردشیر دوم برنامه‌ای در جهت بزرگداشت شاخه داریوشی و برای تحقیر و تخفیف شاخه کوروشی هخامنشی سازمان‌دهی کرده بود و گزارش کنسیاس درباب سرگذشت کوروش نیز بخشی از این برنامه بوده است. هرچند مشخص نیست کنسیاس آگاهانه یا غیرآگاهانه این روایت را نقل کرده است (زرین‌کوب ۱۳۹۰: ۸۵-۸۶)، قبول این فرضیه دشوار است، زیرا حتی اگر کوروش دوم به‌راستی ارشامه را از سلطنت خلع کرده باشد، نیز بعید می‌نماید خاطره آن بعد از گذشت ۱۵۰ سال چنین واکنشی در پی داشته باشد. گذشته‌ازاین، اردشیر دوم و کوروش کوچک برادر تنی بودند، بنابراین کوروش دوم جد مشترک آن‌ها به‌شمار می‌رفت. در این‌جا، نظریه شوپرت از همه معقول می‌نماید که بنابر آن، روایت کنسیاس ریشه مادی داشته، بنابراین تحقیر کوروش را می‌طلبد است (داندامایف ۱۳۸۱: ۳۱-۳۲). از سوی دیگر، داستان‌هایی که بعد از چندین نسل درباره

بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی می‌گفتند و همراه با شاخ‌وبرگ فراوان بود، نمی‌تواند تأیید شده باشد (ایمان‌پور ۱۳۹۶: ۴۹۵).

آنچه در این موارد نادیده انگاشته شده است، بازهم انگارهٔ پارسی‌بودن کوروش است. برخلاف سایر متون کلاسیک که کوروش را در ارتباط با مادها قرار داده‌اند، کتسیاس کوروش را یک پارسی می‌داند. این گزاره با منابع دیگر خود هخامنشیان که کوروش را هخامنشی و در واقع کاملاً پارسی قلمداد کرده‌اند مطابقت دارد، پس نمی‌توان این روایت کتسیاس را به راحتی نادیده انگاشت یا آن را روایتی مادی یا بابلی خواند. باتوجه به انگاره‌ها و عناصر متعدد پارسی که در روایت کتسیاس قابل مشاهده است، روایت کتسیاس می‌تواند روایتی از آن پارس‌ها باشد؛ روایتی که دست کم می‌توانسته است داستان عامیانه‌ای در میان پارسیان و تلاشی برای اسطوره‌سازی از کوروش باشد. باتوجه به نقش و اهمیت اسطوره‌ها در روایت‌های عامیانه، این فرضیه می‌تواند در کنار فرض‌های دیگر دلیلی برای ساخته شدن روایت کتسیاس از کوروش باشد.

۳. نتیجه‌گیری

کتسیاس کیندوسی، تنها مورخی که در دربار هخامنشیان حضور داشت و فرصت پیدا کرد از درون پارس به وقایع بنگرد، همواره توسط برخی موردا اتهام‌های گوناگون قرار گرفته است. این اتهام‌ها به گونه‌ای است که حتی برخی اثر وی را یاوه‌سرایی و تاریخ رسوا قلمداد کرده‌اند و معتقدند نمی‌توان از آن به عنوان یک متن تاریخی بهره برد، اما بررسی نوع تاریخ‌نگاری اثر کتسیاس، به‌ویژه تحلیل روایات وی در ساخت و بافت روایتی او و نگاه به اثر او به عنوان یک متن مستقل و قابل اهمیت، می‌تواند به درکی متفاوت از روایات او برسد. بررسی اثر او در شبکهٔ به هم پیوستهٔ روایات گوناگون در باب کوروش و مراحل آغازین زندگی وی این مسئله را مشخص می‌کند که روایت او از کوروش عناصر گوناگونی دارد که پی‌گیری خط روایی هر کدام از این عناصر زوایای متفاوتی از حوادث زندگانی کوروش پیش از به قدرت رسیدنش به ما می‌نمایاند. بررسی این عناصر هم‌چون کوروش و مادها، کوروش و بابل، خواب آرگوسته، و تبار کوروش هریک نشان‌دهندهٔ انگاره‌های پارسی متفاوت با روایت‌های دیگر در باب نسب کوروش است که تنها در روایت کتسیاس قابل مشاهده است. این امر کاملاً مشخص می‌کند که نمی‌توان کل روایت کتسیاس را با توجیحات کلی‌ای چون خیالی، بابلی، یا مادی خواندن روایت او،

تبیین و تحلیل انتقادی روایت کنسیاس کنیدوسی ... (اسماعیل سنگاری و میلاد حیدری) ۱۶۵

همان‌طور که پیش‌تر مورد توجه بوده است، بررسی کرد. روایت او احتمالاً داستان‌های پارسی‌ای بوده که در فرایند اسطوره‌سازی از کوروش در میان پارسیان در گردش بوده است. با توجه به روش تاریخ‌نگاری کنسیاس به این‌گونه روایات، او این داستان را از میان داستان‌های دیگر انتخاب کرده است. حتی اگر همه روایت او خیالی باشد، با توجه به تأثیر این روایت در دیدگاه پارسیان در قبال کوروش، باز هم اهمیت دارد. هر چند روایت او بازگوکننده زوایایی است که در دیگر داستان‌ها دیده نمی‌شود و این نیز بر اهمیت آن افزوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که منابع عصر کوروش هیچ‌گاه وی را هخامنشی نخوانده‌اند. به همین علت، در این پژوهش، چهار مضمون متفاوت در نظر گرفته شده است. البته این امر به معنای ادعای نگارندگان بر هخامنشی‌نبودن کوروش نبوده است و تنها دسته‌بندی‌ای بر اساس منابع صورت گرفته است.

2. Jacoby 1958; Auberger 1995; Drews 1973; Gilmore 1888; Waters 2017; Karttunen 1997.

۳. در باب پیشینه پژوهش این اثر به موارد زیر نیز می‌توان اشاره کرد: کائید (۱۳۹۴)؛ چوپانیان (۱۳۹۷)؛ پاتس (۱۳۹۳).

۴. برای اطلاع بیشتر تر در باب زمان حضور کنسیاس در دربار ایران، بنگرید به جونز و رابسون ۱۳۹۰: ۱۴-۲۱؛ بروسیوس ۱۳۸۸: ۳۲-۳۳.

۵. کسنوفون، پلوتارخوس، آئلیانوس، دمتریوس، پولیانوس، آئنائوس، استرابو، و استفانوس بیزانسی.

۶. هم‌چنین، بنگرید به Bigwood 1986: 393-406

۷.

نیکولائوس دمشقی مورخی درباری در خدمت هرود کبیر بود. اثر عظیم وی درباره تاریخ جهان در ۱۴۴ کتاب با عنوان تواریخ به‌نگارش درآمده است. هفت کتاب اول به تاریخ آشوریان، مادها، لودیایی‌ها، و پارسیان می‌پردازد. از سایر کتاب‌های وی تنها بخش‌هایی باقی مانده است، ولی رخدادهای تاریخی را تا حداقل هفت سال پم ثبت کرده‌اند (بروسیوس ۱۳۸۸: ۳۳).

۸. برای کوروش و مادها، بنگرید به Waters 2010: 63-71

۹. هم‌چنین، بنگرید به هرودوت ۱۳۸۴؛ هرودوت ۱۳۸۹: کتاب اول، بند ۱۲۵؛ هرودوت ۱۳۹۳: ج ۱، بند ۱۲۵.

۱۶۶ جستارهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

۱۰. منظور گروه‌هایی است که هرودوت از آن با عنوان سروری بر دیگر پارسیان نام می‌برد، یعنی پاسارگادیان، ماسپی‌ها، و مرافی‌ها (Herodotus 1975: vol. I, 125).
۱۱. برای فرض هم‌پیمانی کوروش و بابل، بنگرید به اومستد ۱۳۷۲: ۴۶-۴۹.
۱۲. برای کسنوفون، بنگرید به گزنفون ۱۳۹۶؛ برای هرودوت، بنگرید به Hérodote 1970: Livre I.
۱۳. برای استوانه کوروش، بنگرید به بادامچی ۱۳۹۲: ۴۹-۵۲؛ رزمجو ۱۳۸۹: ۶۳-۶۸.

کتاب‌نامه

- الن، لیندزی (۱۳۹۰)، *تاریخ امپراتوری ایران*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر.
- اومستد، ا. ت. (۱۳۷۲)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۸۲)، «مادها و پارس‌ها؛ آیا پارس‌ها تحت فرمان‌روایی مادها بوده‌اند؟»، ترجمه مریم هاشمی، *مجله تاریخ پژوهی*، ش ۱۷.
- ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۹۶)، «تاریخ سیاسی هخامنشیان»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز نشر دایرةالمعارف اسلامی.
- ایمان‌پور، محمدتقی و دیگران (۱۳۹۲)، «کوروش ایلامی انشانی یا کوروش پارسی؟ نگاهی دوباره به بحث‌های پیرامون هویت ایلامی انشانی کوروش دوم»، *جستارهای تاریخی*، ش ۷.
- ایمان‌پور، محمدتقی و راضیه قصاب‌زاده (۱۳۹۰)، «بررسی رابطه مادها و پارس‌ها پیش از ظهور امپراتوری هخامنشی»، *پژوهش‌های تاریخی*، ش ۱۲.
- بادامچی، حسین (۱۳۹۲)، *فرمان کوروش بزرگ*، تهران: نگاه معاصر.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۷)، *زنان هخامنشی*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: هرمس.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸)، *شاهنشاهی هخامنشی: از کوروش تا اردشیر اول*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: ماهی.
- بریان، پی‌یر (۱۳۸۷)، *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، تهران: فرزانه‌روز.
- جونز، لوید لوین و جیمز رابسون (۱۳۹۰)، *پرسیکا: داستان‌های مشرق‌زمین؛ تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کنزیاس*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران.
- چوپانیان، جواد (۱۳۹۷)، «مطالعه انتقادی نسب کوروش بزرگ براساس منابع تاریخی»، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ش ۲۳.
- داندامايف، محمد آ. (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی هخامنشی*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.

تبیین و تحلیل انتقادی روایت کنسیاس کنیدوسی ... (اسماعیل سنگاری و میلاد حیدری) ۱۶۷

- رجبی، پرویز (۱۳۸۲)، هزاره‌های گم‌شده: هخامنشیان به روایت دیگر، تهران: توس.
- رزمجو، شاهرخ (۱۳۸۹)، *استوانه کوروش بزرگ*، تهران: فرزانه روز.
- زرین کوب، روزبه (۱۳۹۰)، «کوروش هخامنشی در منابع یونانی»، در: *کوروش و ذوالقرنین: مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین*، ویراسته عسکر بهرامی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سلیمان‌زاده، علی‌رضا (۱۳۹۳)، *کوروش بزرگ، ظهور امپراتوری هخامنشی*، تهران: پارسه.
- شهبازی، شاپور (۱۳۴۹)، *کوروش بزرگ: زندگی و جهان‌داری بنیادگذار شاهنشاهی ایران*، شیراز: دانشگاه پهلوی.
- کائید، زهرا (۱۳۹۴)، «جایگاه کوروش دوم در منابع یونانی و عبرانی»، *مجله جنسی‌شاپور*، س ۱، ش ۳.
- کخ، هاید ماری (۱۳۸۳)، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: کارنگ.
- کورت، آملی (۱۳۸۹)، *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۴)، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۵)، «*ظهور هخامنشیان و بنیان‌گذاری امپراتوری هخامنشی*»، *تاریخ ایران دوره هخامنشیان*، ویراسته ایلیا گرشویچ، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- گزنفون (۱۳۹۶)، *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۹)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر ژاله آموزگار، تهران: فروزان‌روز.
- هرودوت (۱۳۸۴)، *تاریخ هرودوت*، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- هرودوت (۱۳۸۹)، *تاریخ هرودوت*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ج ۱، تهران: اساطیر.
- هرودوت (۱۳۹۳)، *تاریخ هرودوت*، ترجمه اسماعیل سنگاری، ج ۱، تهران: پارسه.
- هوار، کلمان (۱۳۶۳)، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

Auberger, J. (1995), "Ctésias romancier", *L'Antiquité Classique*, vol. 64.

Benke, T. (30 April 2001), "Ctesias' Persika A Study in Greek Historiography of the East", Available at: <<http://theobenke.files.wordpress.com/2011/01/ctesias-persika2.pdf>>.

Bigwood, J. M. (1986), "P. OXY 2330 and Ctesias", *Phoenix*, vol. 40, no. 4, Classical Association of Canada.

Diodorus Siculus: Drews, R. (1973), *The Greek Accounts of Eastern History*, Cambridge: Harvard University Press.

Gilmore, J. (1888), *The Fragments of the Persika of Ctesias*, Macmillan, London.

- Henkelman, W. F. M. (2011), "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: A Case of Mistaken Identity", *Herodotus and the Persian Empire (Classica et Orientalia 3)*, R. Rollinger et al. (eds.), Wiesbaden.
- Hérodote (1970), *Histoires*, Livre I (Clio), Texte Établi et Traduit par Ph.-E. Legrand, Société d'Édition 'Les Belles Lettres', Paris.
- Hérodote (1975), *Histoires*, A. D. Godley (trans.), vol. 1, Loeb Classical Library, London: Harvard University Press.
<<http://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.01.0084:book=9:chapter=22&highlight=cambyses>>.
- Jacoby, F. (1958), *Die Fragmente der griechischen Historiker*, vol. III, C, no. 688, Leiden, E. J. Brill.
- Justin (1994), *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, J. C. Yardley (trans.), Oxford: Oxford University Press.
- Karttunen, K. (1997), "Ctesias in Transmission and Tradition", *Topoi*.
- Kent, R. G. (1946), 'The Oldest Old Persian Inscription', *Journal of The American Oriental Society*, vol. 66, no. 3.
- Kent, R. G. (1950), *Old Persian Grammar Texts Lexicon*, American Oriental Society, University of Pennsylvania.
- Lenfant, D. (2004), *Ctésias de Cnide. La Perse, L'Inde, Autre Fragments*, Paris: Les Belles Lettres.
- Llwellyn-Jonse, L. and J. Robson (2010), *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London and New York: Routledge.
- Schmitt, R. (1993), "Ctesias", in: *Encyclopaedia Iranica*, vol. VI, Fasc. 4, Available at:
<<http://www.iranicaonline.org/articles/ctesias>>.
- Stronk, J. (2007), "Ctesias of Cnidus: A Reappraisal", *Mnemosyne*, vol. 60.
- Waters, M. (2010), "Cyrus and the Medes", *The World of Achaemenid Persia: History, Art and Society in Iran and The Ancient Near East*, J. Curtis and St. John Simpson (eds.), London and New York, I. B. Tauris and Co. LTD.
- Waters, M. (2017), *Ctesias' Persica and Its Near East Context*, United State: The University of Wisconsin Press.
- Xenophon (1960), *Xenophon Cyropaedia*, Walter Miller (trans.), vol. 1, Loeb Classical Library, Harvard University Press.
- Zournatzi, A. (2011), "Cyrus the Great as a King of the City of Anshan", in: *The First International Conference Iran and the Silk Road; National Museum of Iran*, D. Akbarzadeh (ed.), Tehran.